

# تحلیل دستورالعمل نحوه‌ی احضار و جلب فرماندهان و مسؤولان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۴/۹/۱

عطاءاله رودگر کوهپرا<sup>۱</sup>

## چکیده

دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان و مسؤولین نیروهای مسلح برای حفظ حرمت و جایگاه نیروهای مسلح و رعایت شأن و منزلت آنها شرایط خاصی را برای احضار و جلب آنان مقرر کرده است. این دستورالعمل دارای نکاتی در خور تأمل و تفکر و انتقاد است. برخی ایرادهای این دستورالعمل عبارت‌اند از: ابهام درباره‌ی شمول دستورالعمل به موارد غیر از احضار و جلب، روشن نبودن مفهوم «منتقلین» ذکر شده در بند «و» ماده‌ی ۱، ابهام درباره‌ی اختیار رییس سازمان قضایی، ابهام در معنای دقیق ترک تعقیب، روشن نبودن تکلیف قاضی در صورت کافی نبودن دلایل و مدارک برای ادامه‌ی رسیدگی، روشن نبودن مفهوم «اقدام ویژه از سوی دفتر ویژه سازمان قضایی نیروهای مسلح، درگیر کردن مقام رهبری در امور غیرمهم، ابهام قانونی درباره‌ی تأمین اعتبار مورد نیاز توسط ستاد کل تأمین (مندرج در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۵)، و وجود مقرراتی که به اطاله‌ی دادرسی منجر می‌شوند.

واژگان کلیدی: احضار، جلب، نیروهای مسلح، ترک تعقیب، سازمان قضایی

نیروهای مسلح، رییس سازمان قضایی

---

۱. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی و بازپرس دادسرای عمومی و انقلاب تهران ناحیه ۹ (فرودگاه مهرآباد)

## مقدمه

حفظ حرمت و جایگاه نیروهای مسلح و رعایت شأن و منزلت آنها موجب اقتدار نظام حاکم بر کشور است. به همین دلیل، احضار و جلب برخی از نظامیان شرایط خاصی را ایجاب می‌کند.

قانون‌گذار ایران به حکم ماده‌ی ۴ ق.ا.د رسیدگی به جرم‌های عمومی افسران نظامی از درجه‌ی سرتیپی و بالاتر را در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران قرار داده است. ماده‌ی ۳ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاههای نظامی کشور مصوب ۱۳۷۳/۵/۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز مقرر می‌دارد که «کلیه جرائم نظامیان دارای درجه سرتیپی و بالاتر در مراجع قضایی زیربند در تهران رسیدگی می‌شود».

دستورالعمل نحوه‌ی احضار و جلب فرماندهان و مسؤولین نیروهای مسلح که در تاریخ ۱۳۷۵/۳/۵ به تصویب فرماندهی کل قوا رسید، پس از اصلاحات جزیی بعدی در نهایت در آخرین مرحله در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۱ بازنگری اساسی شده و جانشین دستورالعمل قبلی شد.

در مورد این دستورالعمل نکات زیر درخور تأمل‌اند:

۱. در ماده‌ی ۱ این دستورالعمل از عبارت «هر گونه احضار و جلب» استفاده شده است. این پرسش مطرح می‌شود که آیا احضار و جلب نظامی فقط به اتهام مربوط است یا در مورد شکایت و ادای گواهی نیز این مسأله صدق می‌کند. در این باره دو نظر مطرح است:

۱-۱. گروهی معتقداند که دستورالعمل مصوب ۱۳۷۵/۳/۵ فرماندهی کل قوا بر اساس ماده‌ی ۳ قانون حدود صلاحیت دادسراها و دادگاههای نظامی کشور مصوب ۱۳۷۳/۵/۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام فقط جرم‌های نظامی را شامل می‌شد. ولی، دستورالعمل تازه تصویب جامع‌تر بوده و مورد بازنگری اساسی قرار گرفته است و در راستای هدف‌های مورد نظر، هر گونه احضار اعم از احضار برای پاسخ‌گویی به اتهام یا ادای گواهی یا به منزله‌ی شاکی و مطلع

را نیز دربرمی‌گیرد.

وانگهی، احضار متهم اغلب در محل کار و فعالیت شخصی او صورت می‌گیرد که بیش‌تر در آن مکان حضور دارد و دسترسی به وی آسان‌تر است. بنابراین، آنچه به موقعیت شغلی و جایگاه نظامی لطمه می‌زند، نفس عمل احضار است نه موضوع آن. ماده‌ی ۲ نیز هم‌هی مراجع قضایی را موظف کرده است که «تحت هر عنوانی» درخواست احضار خود را به سازمان قضایی نیروهای مسلح بفرستند و در نتیجه، این امور مواردی جز اتهام را نیز دربرمی‌گیرد؛

۱-۲. عده‌ای نیز بر این باورند که در ماده‌ی ۱ واژه‌های احضار و جلب با «و» عطف کنار هم آمده‌اند. معمولاً در امور کیفری و در مورد اتهام است که این دو کلمه با هم به کار برده می‌شوند. در مورد طرح شکایت شاکی، ممکن است الزامی به حضور او در مراجع قضایی نباشد یا شاکی نخواهد در دادگاه حضور پیدا کند. در آن صورت، ممکن است رأی دادگاه به ضرر او صادر شود، ولی دادگاه نمی‌تواند شاکی را به بهانه‌ی عدم حضور جلب کند. اگر چه به موجب ماده‌ی ۱۵۹ ق.آ.ا.ک مراجع قضایی پس از مرحله‌ی دوم احضار می‌توانند شاهد را جلب کنند، این امر زمانی تحقق می‌یابد که احقاق حق تنها متوقف به شهادت شاهد باشد و این امری استثنایی است که نمی‌توان آن را به همه‌ی موارد تعمیم داد.

وانگهی، موضوع دستورالعمل اگر چه به جرم‌های عمومی نیز تسری داده شده است، فقط به امور کیفری و اتهام نظامیان مربوط است. زیرا، آنچه به شؤن نظامی و اقتدار جایگاه او خلل وارد می‌کند اتهام است نه دعوت به دادگاه به‌عنوان شاهد یا مطلع یا شاکی.

افزون بر آن، تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۵ دستورالعمل در مورد پیشنهاد عفو و ترک تعقیب فقط درباره‌ی اتهام نظامیان مشمول دستورالعمل صادق است. در تبصره‌ی ۲ همین ماده نیز که از گرفتن رضایت شاکی سخن به میان آمده است نمی‌تواند چیزی جز امور کیفری و بحث اتهام مطرح باشد؛

۲. مطابق بند «و» ماده‌ی یک، احضار و جلب بازنشستگان و منتقلین و اموری که مربوط به زمان خدمتشان مشمول دستورالعمل بوده‌اند کماکان مشمول دستورالعمل خواهد بود.» در این بند، منظور قانون‌گذار از واژه «منتقلین» روشن نیست که دو دیدگاه در اینجا مطرح شده است:

۱-۲. گروهی بر این باوراند که منظور از «منتقلین» افرادی‌اند که به سازمان‌های نظامی موضوع دستورالعمل منتقل شده‌اند و افراد منتقل شده به جایی که نفس عمل آن نظامی نیست موضوع آن نیستند و اساساً حرف «و» بعد از منتقلین نیز واژه «در» بوده که به اشتباه «و» قید شده است؛

۲-۲. عده‌ای دیگر بسیار محتاط بوده و این بند را به نفع نظامیان تفسیر کرده و چنین استدلال می‌کنند که موضوع و هدف دستورالعمل بر نظامی بودن شخص متمرکز است نه صرفاً جایگاه یا مکان فعالیت نظامیان. بنابراین، در صورتی که این نظامی به سازمان دیگر هرچند غیرنظامی منتقل شود، چون با حفظ جایگاه نظامی (از نظر درجه) انتقال پیدا می‌کند، هرگز نمی‌توان او را در زمان فعالیت غیرنظامی فاقد درجه‌ی مربوط دانست؛ همانند دادرسانی که در سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌های دیگر مأمور به خدمت می‌شوند و در صورت ارتکاب جرم ناگزیر باید از سمت قضایی معلق شوند تا بتوان به اتهام آنها رسیدگی کرد.

نظر گروه دوم (که ظاهراً اغلب دادرسان با توجه به اهمیت موضوع و شرایط دستورالعمل و با توجه به قاعده‌ی کلی تفسیر قانون به نفع متهم چنین نظر دارند) دامنه‌ی ماده را بسیار گسترده می‌کند. در این صورت، هر نظامی دارای درجه‌ی سرتپی که به وزارت‌خانه‌ها، سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی (که هیچ ارتباطی با مسائل نظامی ندارد) منتقل شده باشد مشمول این ماده است. برای مثال، مدیر عامل یک شرکت خودروسازی اگر از این دسته از نظامیان باشد که سال‌ها پیش از وزارت دفاع به شرکت‌های مختلف و اکنون شرکت خودروسازی) مأمور به خدمت شده باشد. با این استدلال، چنانچه در این

کارخانه حادثه‌ی کاری اتفاق بیفتد یا در اثر نقص فنی خودروها فردی فوت کند یا آسیب بدنی ببیند، در نهایت اتهام متوجه مدیر این شرکت است و در نتیجه، احضار وی باید تابع دستورالعمل باشد.

بنابراین، ضرورت دارد که این ابهام رفع شود و به طور کلی این گروه از نظامیان مشمول دستورالعمل نباشند. زیرا، حساسیت شغلی و ضرورت حفظ اقتدار فرماندهی در نیروهای مسلح و رعایت شؤون شغلی فرماندهان و مسؤولان ارشد این نیروهاست که مورد نظر دستورالعمل است و این مسأله به شخصیت حقوقی آنان برمی‌گردد و نه شخصیت حقیقی‌شان؛

۳. بر پایه‌ی تبصره ۱ ماده‌ی ۵ دستورالعمل، «... در مواردی که بنا به تشخیص رییس سازمان قضایی احضار یا جلب ضروری نباشد پیشنهاد عفو یا ترک تعقیب به محضر مقام معظم فرماندهی کل قوا تقدیم خواهد شد». به موجب بند ۱۱ اصل ۱۱۰ ق.ا.، عفو یا تخفیف مجازات محکومان در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رییس قوه قضاییه توسط رهبر صورت می‌گیرد. این پرسش مطرح است که آیا با توجه به نحوه‌ی نگارش ماده چنین اختیاری برای رییس سازمان قضایی پیش‌بینی شده است یا خیر.

پاسخ مثبت به این پرسش خلاف نص صریح قانون اساسی است. می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که پیشنهاد عفو در هر صورت از رهگذر رییس قوه قضاییه به رهبر ارائه می‌شود؛ یعنی، با اعلام مراتب از سوی رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح به رییس قوه قضاییه و سپس پیشنهاد ایشان به رهبر. در این صورت، این ابهام وجود دارد که چنانچه رییس قوه قضاییه احضار یا جلب و به طور کلی رسیدگی به پرونده را خلاف نظر رییس سازمان قضایی ضروری بداند، تکلیف چیست؟ آیا رییس سازمان قضایی مکلف به پذیرش نظر رییس قوه قضاییه است؟ یا اینکه به حکم این دستورالعمل، پیشنهاد عفو یا ترک تعقیب در مورد افراد موضوع دستورالعمل به رییس سازمان قضایی واگذار

شده است؟

نکته‌ی بعدی این است که آیا ترک تعقیب در معنای حقوقی به کار رفته است یا در معنای عرفی کلمه. اگر این عبارت را صرف نظر کردن از تعقیب متهم به طور کلی [یعنی معنای عرفی] بدانیم، اساساً رسیدگی دیگر نباید ادامه یابد و با توجه به فلسفه‌ی دستورالعمل نقض غرض است. اگر معنای حقوقی ترک تعقیب مورد نظر است، بهتر بود که از عبارت «منع تعقیب» استفاده می‌شد؛

۴. بر پایه‌ی ماده‌ی ۴ دستورالعمل، «در مواردی که از نظر رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح دلایل و مدارک برای ادامه رسیدگی کافی نباشد رییس سازمان موضوع را به قاضی رسیدگی کننده اعلام تا عنداللزوم تصمیم مقتضی را اخذ و یا طبق این دستورالعمل اقدام نماید».

بدیهی است که دادرسی رسیدگی کننده با رعایت ماده‌ی ۱۲۴ ق.ا.د.ا.ک با احراز دلایل کافی از رییس سازمان قضایی احضار متهم را درخواست می‌کند. با عدم پذیرش رییس سازمان، ممکن است اقدام دیگری در راستای جمع‌آوری دلایل انجام دهد ولی، چنانچه هیچ یک از دلایل موجود از نظر رییس سازمان کافی نباشد، دادرسی رسیدگی کننده چه اقدامی می‌تواند انجام دهد؟ آیا باید به جمع‌آوری دلایل کماکان ادامه دهد؟ این راه‌حل عاقلانه به نظر نمی‌رسد. آیا وی باید قرار منع تعقیب یا برائت صادر کند؟ پاسخ این پرسش نیز منفی است. زیرا، اساساً معنا ندارد که دادرسی رسیدگی کننده قبل از رسیدگی - به‌ویژه زمانی که به اعتقاد او دلایل کافی برای رسیدگی وجود دارد - اظهار نظر نهایی حاکی از عدم تعقیب متهم کند. و اگر مجبور باشد طبق نظر رییس سازمان قضایی چنین اقدامی را انجام دهد، اقدام وی دیگر اساساً قضاوت نیست.

دستورالعمل دو راه‌حل را پیش‌روی دادرسی گذاشته است. بر پایه‌ی راه‌حل نخست، وی تصمیم مقتضی را اتخاذ کند. عبارت «تصمیم مقتضی» در اینجا به چه معناست؟ اصولاً اتخاذ تصمیم مقتضی در جایی به کار می‌رود که

فرد دارای اختیار کامل بوده و ابزار آن هم موجود باشد. وانگهی، در ماده‌ی ۴ دستورالعمل از آنجا که درخواست احضار متهم مقدمه‌ی رسیدگی به اتهام بوده و شرایط تصمیم نهایی فراهم نیست.

بر پایه‌ی راه‌حل دوم، دادرس باید «طبق این دستورالعمل اقدام نماید». این جمله نیز مبهم است. زیرا، دستورالعمل چیزی جز درخواست احضار متهم (به‌جز تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۵ که در شرایط خاصی باید قرار موقوفی یا ترک تعقیب صادر کند) به او تفویض نکرده است؛

۵. مطابق ماده‌ی ۶ دستورالعمل، «... کلیه اقدامات مربوط به احضار و جلب آنان [فرماندهان موضوع این دستورالعمل] فقط از طریق دفتر ویژه سازمان قضایی ن.م انجام می‌پذیرد».

در اینجا نیز این ابهام وجود دارد که اقدام دفتر ویژه چگونه خواهد بود. آیا این دفتر فقط احضاریه‌ای را که دادرس رسیدگی‌کننده امضاء کرده است تقدیم متهم خواهد کرد یا اینکه رییس دفتر ویژه متهم را برای حضور در شعبه‌ی دادگاه رسیدگی‌کننده احضار می‌کند؟ به عبارت دیگر، آیا دفتر ویژه فقط رابطی بین دادرس و متهم است یا ابلاغ قضایی داشته و جانشین دادرس خواهد شد؟

وانگهی، مطابق بند ۴ قسمت هـ دستورالعمل نیز، «در صورت عدم رعایت مفاد دستورالعمل توسط بعضی محاکم قضایی، دفتر ویژه اقدامات قانونی لازم را درباره محاکم مزبور حسب مورد بعمل آورد». در این بند، منظور از اقدام‌های قانونی و مصداق‌های آن روشن نیست؛

۶. پرواضح است که وظائف و اختیارات رهبر در اداره‌ی امور کشور -علاوه بر آنچه اصل ۱۱۰ ق.ا.تصریح کرده - به اندازه‌ای است که با توجه به جایگاه رفیع رهبری، مصلحت ایجاب می‌کند که مشغله‌ی کاری ایشان بیش‌تر نشود. اگر شمار این نظامیان اندک بوده یا در حد شخصیت‌های بسیار مهم نظامی چون وزیر دفاع، جانشینان وی و به‌طور کلی فرماندهان تراز اول نیروهای

مسلح تعیین می‌شد یا حداقل برخی از جرم‌های مهم آنان را دربرمی‌گرفت، شاید این امر توجیه داشت. ولی، اکنون با توجه به گذشت نزدیک به سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، توسعه‌ی علمی و فنی و تحویلات عالی‌هی نظامیان و پشت سر گذاشتن دفاع مقدس و دوران بازسازی و پیشرفت علم و فناوری در زمینه‌ی دفاعی، شمار نظامیان دارای درجه‌ی سرتیپی در نیروهای مسلح بسیار افزایش یافته است. بنابراین، مصلحت نیست که رهبری را درگیر مسأله‌ای مانند احضار یک نظامی توسط مراجع قضایی کرد.

بر پایه‌ی ماده‌ی ۲ دستورالعمل، «کلیه مراجع قضایی موظفند در مواقع احضار یا جلب فرماندهان موضوع ماده یک تحت هر عنوانی تقاضای خود را به همراه گزارش پرونده و علت احضار یا جلب به سازمان قضایی نیروهای مسلح در تهران ارسال نمایند». بنابراین، دادستان عمومی تهران یا رییس دادگاه کیفری استان باید ضمن گزارش پرونده و تصریح علت احضار از رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح احضار متهم را درخواست کند. برای مثال، چنانچه یک مأمور نیروی انتظامی مشمول دستورالعمل که در مقام ضابط دادستان عمومی تهران انجام وظیفه می‌کند مرتکب جرم از جمله عدم اجرای دستور قضایی شود، دادستان عمومی تهران نمی‌تواند او را احضار کند مگر اینکه از رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح درخواست کند!

همچنین، دادرسان دیوان عالی کشور یا شعبه‌های تشخیص دیوان<sup>۱</sup> که در واقع آخرین مرحله رسیدگی به پرونده را بر عهده دارند و آرای رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح (به‌عنوان رییس دادگاه نظامی یک) را مورد تجدید نظر قرار می‌دهند در صورت ضرورت احضار متهم باید از دادگاه تالی کسب اجازه کنند!<sup>۲</sup>

۱. اگر چه با اصلاحیه‌ی اخیر ق.ت.د.ع.ا شعبه‌ی تشخیص دیوان تقریباً جایگاهی ندارد، نسبت به پرونده‌هایی که در آن شعبه‌ها مطرح بوده و مکلف به رسیدگی‌اند این ایراد مطرح است.

۲. ماده ۷ دستورالعمل: «... رییس سازمان قضایی در صورت لزوم دستور احضار صادر می‌نماید...». این ماده حداقل از نظر نگارشی می‌توانست به جای کلمه «دستور» از واژه‌هایی مانند موافقت یا شبیه آن را استفاده کند.

افزون بر آن، تشخیص این مسأله که آیا موضوع احضار کنونی همان موضوع قبلی است و آیا در مرحله‌های بعدی رسیدگی کسب اجازه‌ی دوباره برای احضار لازم است یا خیر از دادرس رسیدگی‌کننده سلب شده و به رییس سازمان قضایی محول شده است.

ماده‌ی ۱۰ دستورالعمل نیز به نوعی دیگر از دادرس رسیدگی‌کننده در صدور قرار بازداشت سلب اختیار کرده و صدور آن را منوط به تشخیص ضرورت از سوی رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح کرده است.

ماده‌ی ۱۱ دستورالعمل مشکل را دوچندان کرده و یک مقام قضایی یعنی دادستان نظامی تهران را نیز به رییس سازمان قضایی افزوده است. صرف نظر از وجود مشکلات احتمالی مربوط به جمع کردن نظر موافق این دو مقام قضایی و طولانی شدن روند رسیدگی در موارد فوری و ضروری، تشخیص ایجاد خسارت جانی و مالی سنگین و بیم فرار... که از وظایف دادرس رسیدگی‌کننده است از او سلب شده و به مقام‌های دیگری واگذار شده است. بنابراین، در صورت ارتکاب جرم‌های عمومی که تعقیب آن از وظایف و اختیارات و در تخصص دادستان عمومی است، یک مقام قضایی غیرمرتبط باید در این زمینه اظهارنظر کند.

بر پایه‌ی ماده‌ی ۱۲ دستورالعمل، «دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت در مورد احضار فرماندهان و مسؤولین روحانی شاغل در ن.م مکلف به رعایت این دستورالعمل‌اند». این مقرر بر مشکلات و ایرادهای مربوط به جرم‌های خاص روحانیون افزوده است؛ بدین معنا که، دادستان ویژه‌ی روحانیت که به موجب ماده‌ی ۳ آیین‌نامه ویژه‌ی روحانیت منصوب مقام معظم رهبری است در جهت تعقیب و بازداشت متهم باید موافقت دادستان نظامی تهران و رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح را به دست آورد.

آیا سلب اختیار از دادستان عمومی تهران، دادستان ویژه‌ی روحانیت، دادرسان دادگاه‌های کیفری استان، دیوان عالی کشور، شعبه‌های تشخیص و محول کردن اختیارات گسترده به دادستان نظامی تهران و رییس سازمان

## قضایی ضرورت دارد؟

۸. به حکم تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۵ دستورالعمل، «در موارد فوق هرگاه پرونده دارای شاکی خصوصی باشد اقدامات لازم برای اخذ رضایت شاکی توسط دفتر ویژه انجام خواهد شد. با اعلام رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح، اعتبار مورد نیاز توسط ستاد کل تأمین خواهد شد».

در صورت ارتکاب جرم توسط یک نظامی دارای شرایط موضوع دستورالعمل، پرداخت خسارت ناشی از جرم از بیت‌المال اگر ارتکاب جرم به وظایف شغلی او مربوط باشد، شاید، می‌تواند توجیه داشته باشد که آن هم جای بحث دارد. زیرا، برای مثال، دادرسی اگر در مقام قضاوت در صورت تقصیر (تعدی و تفریط) که می‌تواند غیرعمد باشد موجب ضرر مادی یا معنوی کسی شود باید خود جبران کند و این مسأله آن قدر اهمیت دارد که اصل ۱۷۱ ق.ا و ماده‌ی ۵۸ ق.م.ا به آن اختصاص یافته است. حال آن‌که، بر اساس تبصره‌ی ۲ ماده‌ی یادشده، نظامی مشمول دستورالعمل اگر مرتکب جرم شود، خسارت آن باید از بیت‌المال پرداخت شود.

از آن‌جا که اصل این است که افراد مسؤول رفتار مجرمانه‌ی خود باشند و همچنین با توجه به اصل ۲۰ ق.ا که مقرر می‌دارد «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند...» نمی‌توان تفسیر عالی از این تبصره ارائه داد تا جایی که حتی جرائم عمدی و غیرمرتبط با وظایف شغلی نظامیان یاد شده را دربرگیرد و در بقیه موارد نیز شایسته بود مراجعه‌ی دولت به نظامیان مرتکب جرم به منظور مطالبه‌ی خسارت پرداخت‌شده‌ی ناشی از جرم او پیش‌بینی شود تا در مجموع از بودجه‌ی بیت‌المال برای رفتار مجرمانه‌ی آنها هزینه نشود.

۹. در مورد اطاله‌ی دادرسی در پرتو این دستورالعمل نکات زیر درخور

توجه است:

۱-۹. تسلیم ابلاغ احضاریه یا نامه‌ها توسط مأموران به مخاطبان چنانچه

سازمان‌های نظامی باشند، با توجه به وجود مقررات خاص و محدودیت در ورود آسان و دسترسی به فرماندهان در مقایسه با افراد عادی با تأخیر بیش‌تر صورت می‌گیرد؛

۹-۲. چنانچه احضار متهم نظامی منوط به مکاتباتی باشد که پس از وصول و ایصال یا پاسخ‌گویی به استعلام یا هماهنگی با افراد یا سازمان‌های خاصی امکان‌پذیر باشد، وقت زیادی صرف می‌شود. حال اگر مقررات دستورالعمل بر آن افزوده شود، طبیعی است که از همان ابتدا روند رسیدگی پرونده قضایی با اطاله‌ی دادرسی روبه‌رو می‌شود؛

۹-۳. بر پایه‌ی ماده‌ی ۸ دستورالعمل، «در کلیه مواردی که پس از احضار، جلب فرماندهان مزبور ضروری باشد برای جلب آنان باید اجازه جداگانه اخذ شود». این پرسش مطرح است که وقتی اجازه‌ی احضار روندی طولانی - حتی موافقت فرماندهی کل قوا - را طی کرده و متهم پرونده به آن بی‌توجه بوده است، آیا واقعاً گرفتن اجازه دوباره از مقام رهبری برای فرد متمرّد ضرورت دارد؟ آیا از یک نظامی رده‌بالا انتظار می‌رود که به موضوع بی‌تفاوت بوده و با وجود موافقت فرماندهی کل قوا در دادگاه حضور نیابد؟ اگر چنین شود، تصور نمی‌رود که این فرد مستحق رأفت بیش از حد بوده تا بتواند از امتیازهای ماده‌ی ۸ استفاده کند؛

۹-۴. افزوده شدن مقام دادستان نظامی به رییس سازمان قضایی نیز از مواردی است که می‌تواند موجب اطاله‌ی دادرسی شود؛

۹-۵. رسیدگی به موضوع اتهام از رهگذر مکاتبه‌ی رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح با او درباره‌ی موضوعی که دادرس دیگری مسؤول رسیدگی به پرونده است - آن هم در جرم‌های غیرنظامی - چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آیا رییس سازمان قضایی خود فرصت کافی برای رسیدگی به همه‌ی پرونده‌های نظامیان مشمول دستورالعمل را دارد؟ در واقع، یک رسیدگی مقدماتی از نوع دادرسی اختصاری یا غیرحضوری به رییس سازمان قضایی واگذار شده است که از موجبات طولانی شدن روند پرونده خواهد بود.

### پیشنهادها

با توجه به موارد مطرح شده، پیشنهادهای زیر در مورد دستورالعمل درخور ذکر است:

۱. رفع ابهام از موارد ابهام پیش گفته در دستورالعمل برای پرهیز از اختلاف رویه و صدور آراء متناقض؛
۲. تفویض اجازه‌ی احضار و جلب به رییس قوه قضاییه و کاستن از مشغله‌های رهبری در امور غیرمهم؛
۳. تفویض اختیارات پیش‌بینی شده برای رییس سازمان قضایی در دستورالعمل به مقام قضایی دیگر در راستای حفظ استقلال و اقتدار دادرسان همه‌ی مراجع قضایی
۴. تعیین دادرسان ویژه برای رسیدگی به جرم نظامیان با هدف حفظ اقتدار فرماندهان و مسؤولان ارشد نیروهای مسلح و کاستن از تشریفات؛
۵. مستثنی شدن نظامیانی که در جایگاه نظامی نیستند از شمول دستورالعمل؛
۶. امکان رسیدگی به اتهام متهم نظامی با حضور داوطلبانه‌ی او؛
۷. محدود شدن دایره‌ی عفو و ترک تعقیب به جرم‌های کم‌اهمیت و جرم‌های دارای جنبه‌ی خصوصی قوی‌تر و تغییر عنوان «ترک تعقیب» به «منع تعقیب»؛
۸. تصریح در خصوص امکان مراجعه به متهم برای جبران خسارت به‌ویژه در موردی که جرم ارتكابی ارتباطی با وظیفه‌ی شغلی مرتکب ندارد؛
۹. بررسی موارد فوری و ضروری توسط دادستان مربوط.